



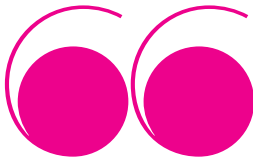
كَانَ زِينَتِي وَمَقَامِي



گزارش پیش رو به بررسی شرایط کار و زندگی کارگران غیرماهر در جنوب تهران، به ویژه کارگران کوره های آجرپزی خاتون آباد، طی سال های ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹ می پردازد. کارگران آجرپزی که اکثرا کارگران فصلی روستایی بودند، فقیرترین قشر در بین طبقه کارگر ایرانی به شمار می رفتند. در سال ۱۹۶۹ آنها ۵ درصد از جمعیت تهران را تشکیل می دادند. این کارگران گرچه در شرایط سخت و اسفباری کار و زندگی می کردند، اما به ندرت دست به اعتصاب می زدند. مهمترین دغدغه آنها نه شرایط کاری، بلکه بیشتر پیدا کردن کار و حفظ آن بود که برای رسیدن به آن دشواری های زیادی داشتند؛ چراکه (۱) آنها کارگران فصلی بودند، (۲) هیچ سازمان کاری ای که نماینده و صدای آنها باشد نداشتند، (۳) تشکیلات و سازماندهی صنعتی که در آن مشغول به کار بودند، هیچ توان و قدرتی برای آنها باقی نمی گذاشت و (۴) رقابت زیاد و جدی ای بین آنها و دیگر کارگران غیرماهر و بیکار وجود داشت. در نهایت این گزارش به شش مورد اعتصاب ثبت شده توسط کارگران کوره های آجرپزی خواهد پرداخت و از آن برای بررسی شرایطی که بستر فعالیت تمام کارگران ایرانی را تشکیل می داد استفاده خواهد کرد.

مطالعات در مورد طبقه کارگر در ایران بسیار محدود است که به طور کلی از بی توجهی نسبت به این موضوع حکایت می کند. همین مطالعات محدود در دسترس نیز بر روی نیروی کار در صنایع مدرن، متمرکز و جمعیت بس بزرگتر کارگران غیرماهر را همیشه از قلم انداخته است. همچنین به لحاظ تاریخی نیز این مطالعات ضعف هایی جدی دارند. برای مثال دوره بین سال های ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۹ را هیچ مطالعه ای پوشش نمی دهد. حتی مطالعات منتشر شده سازمان های چپگرا بین سال های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱ نیز بیشتر محتوایی نظری و ماهیتی آموزشی - عقیدتی (doctrinal) دارند و همچنان نسبت به این طبقه کارگر غیرماهر بی توجه اند و با خواندن آنها چیزی در مورد طبقه کارگر در ایران دستگیر نمی شود. همین مسائل و نیز اینکه کارگران کوره های آجرپزی طی سال های ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹ از جمله فقیرترین و فراموش شده ترین کارگران شهری ایران بودند، دلایل من برای انجام این مطالعه است. بیکاری و فقدان مهارت یکی از مشکلات ساختاری نیروی کار در ایران بوده است. آمار موثقی درباره بیکاری ناخواسته در سال های پیش از ۱۹۴۰ وجود ندارد اما به احتمال زیاد رقم بالایی نداشته است. اما این آمار از سال ۱۹۵۰ به بعد، به دلایلی همچون رشد سریع شهرنشینی، رکود در صنعت ساخت و ساز، بسته شدن کارخانجات و عدم توان رقابت با کالاهای خارجی، روند کند توسعه و مهاجرت گسترده روستاییان به شهرها و کلانشهرها افزایش قابل توجهی یافت و بعد از سال ۱۹۵۵ نرخ بیکاری دورقمی شد. همزمان حجم طبقه کارگر نیز بزرگتر گردید و تعداد کارگران بخش صنعتی از ۷ درصد در سال ۱۹۱۰ به ۲۴ درصد در سال

۱۹۵۶ و ۳۰ درصد در سال ۱۹۷۸ رسید. کارگران کوره پزخانه ها گرچه جمعیت زیادی در تهران داشتند اما در آمار دولتی رسمی به شمارش نمی آمدند. جمعیت نیروی کار فصلی در تابستان سال ۱۹۵۵ حدود ۵۰ هزار نفر تخمین زده می شد؛ رقمی که در فصل زمستان به ۱۵۰ هزار نفر افزایش می یافت. با این حال، طبق اسناد و نوشته های دولت های بریتانیا و آمریکا، به خاطر مهاجران روستایی این رقم به ۳۰۰ هزار نفر نیز رسیده است. در سال ۱۹۶۰ صنعت آجرپزی ۲۱ هزار نفر را استخدام کرده بود که نشان می دهد ۲۹ هزار نفر دیگر (از همان ۵۰ هزار نفر تخمینی) بیکار بودند. در همان سال از شغل های مربوط به صنعت ساخت و ساز ۷۲ هزار و ۵۰۰ شغل کم شد، بنابراین رقم کل بیکاری در آن زیربخش یعنی آجرپزی می توانست حدود ۱۰۱ هزار و ۵۰۰ باشد. در آن زمان رقم کل بیکاری را حدود ۴۰ درصد از نیروی کار شهری تخمین زده اند. طبق سرشماری ۱۹۵۶، ۸۴ درصد از جمعیت بالای ۱۰ سال سواد نداشتند؛ گرچه هزینه زیادی برای سرمایه گذاری در حوزه آموزش و کاهش این رقم صرف شد اما همچنان تا سال ۱۹۸۶، ۶۰ درصد از جمعیت شاغل بی سواد بودند. کارگران که با دو مشکل عمده یعنی پیدا کردن و حفظ شغل و نیز گذران زندگی با حقوق بسیار اندک شان مواجه بودند، در چرخه حقوق اندک، سوء تغذیه، مسکن ناشایست، بهداشت و سلامت نامناسب، فقدان مهارت و کارآمدی و بهره وری پایین گیر کرده بودند. مشکلات کارگران کوره پزخانه ها بعد دیگری هم داشت. آنها عمدتا کارگران مهاجر فصلی روستایی بودند، از جمعیت روستاییان



کارگران کوره‌پزخانه‌ها گرچه جمعیت زیادی در تهران داشتند اما در آمار دولتی رسمی به شمارش نمی‌آمدند

ماهانه پرداخت نمی‌شد بلکه معمولاً استاد کار یا پیمانکار در پایان هر هفته مقداری پول به کارگر می‌داد تا بتواند مخارج روزانه‌اش را تامین کند و بقیه پول را تا زمان پایان کار و به عنوان تضمینی برای جلوگیری از ترک کار کارگر، از او دریغ می‌کرد. استاد کار می‌توانست کارگران را در هر نوع کاری مورد استفاده قرار دهد و برای اینکه بتواند آنها را پایبند کند، از طرق مختلف از جمله بدهکار کردن‌شان آنها را به خود وابسته می‌کرد. او به عنوان پیمانکار همچنین بخشی از دستمزد کارگرها را که در سال ۱۹۵۵ نرخ آن ۴۰ ریال بود، رشوه می‌گرفت، با این توجیه که کارهای فصل آینده را برای «کارگران خودش» رزرو می‌کند. «سرکارگر» یکی از کارگران بود که ضمن فراهم کردن اقلامی چون کفش و دستکش برای گروه، اصطلاحاً بقیه کارگران را نمایندگی می‌کرد. او همچنین فراخوان به اعتصاب‌ها را صادر می‌کرد، البته معمولاً تنها بعد از آنکه از جانب کارگران تحت فشار فراوانی قرار می‌گرفت.

نه تنها زنان و مردان بزرگسال بلکه همچنین تعدادی کودک نیز همراه با والدین خود مجبور به مهاجرت فصلی و کار در کوره‌پزخانه‌ها می‌شدند و بعضاً سه نسل از یک خانواده در یک کوره با یکدیگر کار می‌کردند. بدین ترتیب علاوه بر فشار همکاران، فشار خانواده‌ها هم برای کار کردن حتی در مواقع بیماری کارگر سبب می‌شد تیم تولید بی‌وقفه پیش برود. خراسانی‌ها برخلاف ترک‌ها و زابلی‌ها، همراه با همسران و فرزندان خود به کوره‌پزخانه‌ها مهاجرت می‌کردند و زنان آنها نیز با به پای همسرانشان به‌ویژه در مراحل آخر به عنوان «خشت جمع‌کن» کار می‌کردند. آنها پاره‌پاره بودند و به سختی کار می‌کردند چراکه هر چه آجرهای بیشتری جمع می‌کردند، پول بیشتری هم می‌گرفتند. آنها علاوه بر کار در کوره، مسئول نگهداری فرزندان هم بودند. زنانی که حتی بچه شیرخوار داشتند، آنها را با خود سر کار می‌بردند تا آنجا مشغول بازی شوند. تنها زنانی که دختران هفت یا هشت سال داشتند، می‌توانستند از کمک دخترانشان برای نگهداری از بچه‌های کوچکترشان بهره ببرند. دستمزد مادران به سن فرزندان‌شان بستگی داشت و در سال ۱۹۷۸ از ۲ هزار تا ۷ هزار تومان برای هفت ماه کار متغیر بود. کارگران به کارهای مختلفی در کوره مشغول می‌شدند و به نسبت سطح مهارت لازم برای آن کار و مخاطراتش دستمزدهای مختلفی می‌گرفتند که در اواسط دهه ۱۹۷۰ از هزار تومان ماهانه شروع می‌شد تا به دستمزد کنتراتی کارگران غیر ماهری می‌رسید که نه هفتگی یا ماهانه، بلکه به ازای مثلاً هر هزار آجر به آنها پرداخت می‌شد. کارگران غیر ماهر تنها به عنوان نیروی کار فصلی و موقت استخدام می‌شدند و فقط کارگران ماهر قراردادهای یک‌ساله یا بیشتر می‌بستند. کارگران اغلب ۱۶ ساعت در روز کار می‌کردند، در حالی که به‌طور رسمی روز کاری تنها ۸ ساعت بود. آنها همچنین از مزایایی چون طرح‌های تامین اجتماعی و سهمیه شدن کارگران در

که حدود ۶۰ درصد از کل جمعیت ایران در سال ۱۹۷۰ را تشکیل می‌داد، بخش قابل توجهی در سطح بخور نمیر زندگی خود را می‌گذراندند. کشاورزان نیمی از سال را بیکار بودند و برای پیدا کردن شغل و کسب درآمد به شهرها مهاجرت می‌کردند. در شهر آنها برای دستیابی به معدود شغل‌های در دسترس برای نیروی کار غیر ماهر با دیگر کارگران غیر ماهر که بخشی مهم از ساختار نیروی کار شهری را تشکیل می‌دادند، باید وارد رقابت می‌شدند. این رقابت قطعاً تأثیری منفی بر سطح دستمزدها می‌گذاشت. همچنین مهاجرت این کارگران روستایی در فصل زمستان همزمان بود با کاهش فعالیت‌ها در صنعت ساختمان، به‌ویژه آجرپزی که تعداد زیادی کارگر غیر ماهر و نیمه‌ماهر را استخدام می‌کرد. در نتیجه اکثر کارگران آجرپزی دستمزد بسیار کمی دریافت می‌کردند که تنها برای زنده ماندن کافی بود و به همین دلیل آنها به لحاظ تغذیه، بهداشت و مسکن بسیار فقیر بودند.

کارگران آجرپزی چه کسانی هستند؟

اصل و نسب اکثر کارگران کوره‌پزخانه‌های خاتون آباد در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۶۰، برمی‌گشت به روستاهای خراسان، به‌ویژه مناطق «ترک‌زبان» قوچان و مناطق فارسی‌زبان تربت حیدریه و تربت‌جام معروف به «خراسانی‌ها». بقیه نیز ترک‌های روستاهای اطراف همدان و نیز فارسی‌زبانان زایل بودند که به گسرگان مهاجرت کرده و آنجا هم به کار در کوره‌های آجرپزی مشغول بودند. به‌رغم خاستگاه‌های متفاوت‌شان و نیز تلاش مالکان برای اختلاف‌انگیزی بین خراسانی‌ها با ترک‌زبان‌ها و یا زابلی‌ها، کارگرها عموماً مشکل خاصی با یکدیگر نداشتند.

بر اساس نمونه آماری یک تحقیق غیر رسمی و اصطلاحاً غیر علمی در سال ۱۹۷۰، میانگین سن کارگران آجرپزی ۲۷ سال و حداکثر سن آنها ۵۰ سال بود. تقریباً نیمی از آنها متاهل بودند و به‌طور متوسط سه فرزند داشتند، ۹۰ درصد آنها بی‌سواد بودند و تنها تعداد معدودی می‌توانستند بخوانند و بنویسند. اکثر کارگران زمینی از آن خود نداشتند. آنها در نتیجه اصلاحات ارضی زمین‌هایی به دست آوردند اما به دلیل نبود آب نتوانستند به ارزش دارایی خود بپردازند.

یک پیمانکار با عنوان «استاد کار زیر» (زیر به زبان خراسانی به معنای رییس بخش تولید است) که با مالکان کوره‌پزخانه‌ها قرارداد داشت و آرزوی کارگران رسیدن به جایگاه او بود، کارگران بدون زمین را اجاره می‌کرد و ۱۰ درصد از دستمزد کارگر را بابت مخارج سفر خود به روستا، جمع کردن گروه کاری و پرداخت پیش‌پیش دستمزد به کارگران، برای خود برمی‌داشت. مبلغ قرارداد معمولاً در سه قسط پرداخت می‌شد: (۱) زمان ثبت نام، (۲) زمان شروع کار و (۳) در پایان قرارداد. دستمزدهای کارگران هم روزانه، هفتگی یا



<

دست‌ها حرف می‌زند

کارگران کوره‌پزخانه‌ها به سرعت پیر می‌شدند. آنها همیشه مشتاق بودند تا دست‌ها و پاهایشان را که به دلیل سختی کار و به خاطر تماس مداوم و مستقیم با آب و ماسه تغییر شکل داده بود، به بقیه نشان دهند تا این نشانه را همچون خبری به آنهایی که می‌خواهند یا نمی‌خواهند بشنوند منتقل کنند

سود کارخانه محروم بودند.

مالکان و صاحبان کوره‌ها که از یک تا چهار کوره و به طور متوسط هر کدام دو کوره داشتند، ترجیح می‌دادند خودشان مستقیماً کارگران را استخدام نکنند بلکه پول را به پیمانکار می‌دادند تا او آنها را استخدام و به امورشان رسیدگی کند. یکی از دلایل این کار آن بود که از این طریق مالکان می‌توانستند قوانین کار و تامین اجتماعی را که تنها برای تشکیلات صنعتی با بیش از ۱۰ کارگر لازم‌الاجرا بود، دور بزنند.

نمایندگی صاحب کوره در کارخانه را هم اغلب افرادی با عنوان «سرعمله» بر عهده داشتند که در هر کوره معمولاً ۴ یا ۵ نفر به این کار گمارده می‌شدند. آنها کارگران ترک زبان یا خراسانی‌ای بودند که با اثبات وفاداری‌شان به صاحب کارخانه، موفق به ارتقای جایگاهش شده بودند. سرعمله‌ها معمولاً هم‌ولایتی خود کارگران بودند و در شرایطی مانند کارگران، اما در بخش‌هایی مجزا از آنها زندگی می‌کردند. وظایف آنها عبارت بود از کسب اطمینان از مصالح لازم برای ساخت آجر، بررسی چگونگی پیشروی کار، استخدام یا اخراج کارگران و افزایش یا کاهش حقوق آنها. بنابراین عملاً کارگران هیچ ارتباط مستقیمی با صاحبان کار و کوره نداشتند.

اوضاع کار و زندگی کارگران

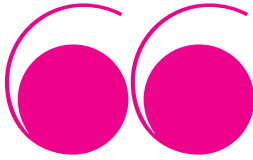
بر اساس گزارشات شهرداری تهران تا سال ۱۹۶۹ تعداد کوره‌های آجرپزی اطراف تهران به ۲۱۷ کوره به علاوه ۹ کوره مدرن ماشینی رسیده بود که در ۷ منطقه جداگانه قرار داشتند. اما این ارقام به روز نبود چرا که در آن زمان بسیاری از کوره‌های اسماعیل‌آباد کار نمی‌کردند. حتی وزارت کار هم اطلاعات موثقی در این مورد ندارد. تا دهه ۱۹۷۰ کوره‌های آجرپزی اطراف تهران در منطقه قرچک-ورامین، شمس‌آباد، اسماعیل‌آباد، محمودآباد و خاتون‌آباد مستقر بودند که از بین آنها خاتون‌آباد با ۳۵ تا ۴۰ کوره، مهمترین مرکز آجرپزی بود.

کار در کوره‌های آجرپزی بسیار دشوار، نالایم و ناسالم بود و کارگران کوره‌پزخانه‌ها به سرعت پیر می‌شدند. آنها همیشه مشتاق بودند تا دست‌ها و پاهایشان را که به دلیل سختی کار و به خاطر تماس مداوم و مستقیم با آب و ماسه تغییر شکل داده بود، به بقیه نشان دهند تا این نشانه را همچون خبری به آنهایی که می‌خواهند یا نمی‌خواهند بشنوند منتقل کنند و آنها را نسبت به شرایط دشوار کار و زندگی این کارگران آگاه سازند. کارگران خودشان می‌گفتند «کار کوره‌پز زور است»

بسیاری از کارگران آجرپز و همچنین کسانی که برای شغل آنها چشم خواب کرده و منتظر بودند، در زمین‌هایی که اصطلاحاً گودال می‌گفتند، زندگی می‌کردند. گودال‌ها در جنوب خیابان شوش و چند متر پایین‌تر از سطح خیابان واقع شده بود و هر کدام

نام خاص خود را داشت، مثل گودال عرب و گودال معصومی؛ قطعه زمین‌هایی با مساحتی در حدود ۲ هزار تا ۴ هزار متر که پیش‌تر برای ساخت آجر در کوره‌ها استفاده می‌شد. اما بعد از اینکه مالکان آنها را فروختند و بعد از جابه‌جایی کوره‌ها به زمین‌های جدید، این زمین‌ها بازبایی و پر نشد و تبدیل شد به مکانی که افراد فقیر برای سکونت از آن استفاده می‌کردند. خانه‌هایی که در این گودال‌ها بنا شد معمولاً ۴۰ تا ۵۰ متر و بعضاً ۱۰۰ متر مساحت داشت. در دل آنها اتاق‌های سه در چهار متری یا حتی کوچکتر، بدون در نظر گرفتن نور طبیعی ساخته شد و به اجاره خانواده‌های فقیر درآمد. معمولاً در هر کدام از این سکونتگاه‌ها ۶ تا ۱۰ و بعضاً ۱۲ خانواده زندگی می‌کردند و اجاره ماهانه آنها در سال ۱۹۶۳ بین ۳۰ تا ۴۰ تومان بود.

در این سکونتگاه‌ها آب، پساب و فاضلاب مشکلی جدی بود. در وسط این مجتمع‌ها یک چاه یک‌ونیم در یک‌ونیم متری همراه با یک حوض که با آب آن چاه پر می‌شد، ساخته شده بود. برای هر سکونتگاه یک توالت وجود داشت. پساب‌ها با سطل‌هایی به خیابان برده و آنجا تخلیه می‌شد. برخی از ساکنان مجبور بودند از فروشندگان دور گردی که آب را به اطراف سکونتگاه‌ها می‌آوردند، آب خریداری کنند. آنها برای شستن لباس هم از آب شیرهای عمومی در خیابان‌ها استفاده می‌کردند. در برخی از سکونتگاه‌ها چاه‌هایی حفر شده بود تا آب باران زمستان را ذخیره کنند. از نظر فاضلاب هم ساکنان گودال‌ها و کاروانسراها شرایط ناسالمی



مالکان کوره‌ها ترجیح می‌دادند خودشان مستقیماً کارگران را استخدام نکنند بلکه پول را به پیمانکار می‌دادند تا از این طریق قوانین کار و تامین اجتماعی دور بزنند

می‌شد و بعضاً دو خانواده را در خود سکونت می‌داد. تنها برخی از کاروانسراها چاه آب داشتند که با طناب و سطل کار می‌کرد و اغلب آنها از این امکانات هم بی‌بهره بودند و ساکنان آنها باید از شیرهای فشاری عمومی خارج از کاروانسرا استفاده می‌کردند. خانواده‌هایی که وضع مالی بهتری داشتند باید از دوره‌گردان آب فروش آب می‌خریدند. برای نمونه کاروانسرای حاجی بلوری که سکونتگاه حدوداً ۷۰ خانواده بود، شیر آب نداشت و نزدیکترین شیر آب عمومی به آن ۵۰۰ متر دورتر بود که آن هم تنها دو ساعت در روز آب داشت. به همین خاطر هر روز سر آب دعا می‌پوش می‌آمد. در این کاروانسرا برای ۷۰ خانواده تنها ۵ توالت وجود داشت. کل فضا پر بود از مگس و فضولات حیوانات و کثافات. بعضی از خانواده‌ها اسب یا الاغ خود را در اتاق خودشان نگه می‌داشتند و به آن به عنوان عضوی از خانواده‌شان نگاه می‌کردند که برای تامین مخارج خانواده از آن استفاده می‌شود. در هر اتاق معمولاً ۵ تا ۱۲ نفر زندگی می‌کردند که از درآمد اندکی برخوردار بودند و شغل ثابتی نداشتند. مانند بقیه کارگران آجرپز، آنها هم روستاییانی بودند که ادامه زندگی در روستا برایشان ممکن نبود و به دنبال شغل و موفقیت به شهر بزرگتر آمده بودند. در حالی که در گودال‌ها برخی از کودکان دست کم می‌توانستند مدرسه بروند، اینجا همه باید کار می‌کردند تا مخارج خانواده را تامین کنند، حتی کودکان خردسال هم بعضاً با جابه‌جایی آب در محله‌شان کار می‌کردند.

افراد ساکن در گودال‌ها و کاروانسراها همگی فاقد مهارت بودند و در نتیجه نرخ بیکاری در بین آنها بالا بود و به همین دلیل آنها حاضر به انجام هر کاری با هر دستمزدی بودند و نه به آینده و نه به سلامتی‌شان فکری نمی‌کردند. برخی از آنها در صنعت ساخت و ساز و برخی دیگر در کوره‌های آجرپزی مشغول به کار می‌شدند. برخی شغل‌های فصلی داشتند و برخی هم موفق به کار در کارخانه‌ها می‌شدند. زنان اکثراً در مشاغلی چون پنبه‌زنی و برسندگی پشم، درست کردن کتیرا، کارگری در کارخانه‌های شیشه‌بری و کوره‌های آجرپزی و مشابه آنها، تحت شرایط بسیار بدی کار می‌کردند. برای مثال برخی در محل کار خود به آب آشامیدنی دسترسی نداشتند. آنها روزانه و بسته به نتیجه کارشان بین ۱۵ تا ۳۰ ریال دستمزد می‌گرفتند. زنانی که کودکان شیرخوار داشتند، مجبور بودند آنها را با خود ببرند و شاهد بودند که کودکان‌شان در محیط کثیف کار بازی می‌کنند.

در سال ۱۹۵۷ مجتمع سکونتگاهی کوره‌پزخانه‌ها ۱۰۰ هزار نفر را در خود جای داده بود که از آن بین تنها ۳۰ هزار نفر در کوره‌ها کار می‌کردند. هر کوره ردیفی از ۱۰ تا ۱۵ اتاق ۴ متری داشت که مالک کوره به‌ویژه برای کارگران خراسانی که همراه همسر و فرزندان‌شان به آنجا می‌رفتند، ساخته بود. کارگران ترک‌زبان که معمولاً تنها مهاجرت می‌کردند، برای کاهش هزینه‌های زندگی با



داشتند. آنها آب زیاد مصرف نمی‌کردند چرا که مجبور بودند پساب آن را تا فاصله‌ای از محل سکونت‌شان حمل کنند. همچنین آنها به امکانات بهداشتی مکفی دسترسی نداشتند.

در این مجتمع‌ها، مغازه‌های خواربارفروشی معدودی به همراه یک یا دو مغازه قصابی، یک نانواپی، یک سلمانی، یک مغازه تعمیر کفش و گهگاه یک خیاطی وجود داشت. مردان که اکثراً آماده به کارهای سخت و غیر معمول بودند اما اغلب شغلی نداشتند، برای پیدا کردن کار صبح‌ها از خانه خارج می‌شدند و شب‌ها بازمی‌گشتند و زن‌ها و کودکان و سالمندانی که توان کار کردن نداشتند در خانه می‌ماندند. در سال ۱۹۶۲ تنها حدود ۸ درصد از کودکان که همه پسر بودند به مدرسه می‌رفتند و دخترها در خانه می‌ماندند. برخی از کودکان بالای ۷ سال در کارخانه شیشه‌بری کار می‌کردند و بعضاً شبانه درس می‌خواندند. برخی دیگر از کودکان مشغول دستفروشی و آدامس فروشی می‌شدند. آنها برای کارخانه‌ها کار می‌کردند روزانه ۱۵ تا ۳۰ ریال دستمزد می‌گرفتند که ۳ تا ۴ برابر کمتر از حقوق یک کارگر بزرگسال بود. کارخانه‌دار که استخدام کودکان به سودش بود، اسم آنها را در گزارشات نمی‌آورد چرا که قانون کار او را از استخدام کودکان منع کرده بود. به همین دلیل آمار موثقی در مورد تعداد این کودکان کار در دست نیست.

در کنار این «گودنشین‌ها»، «کاروانسرا نشین‌ها» نیز بودند. اتاق‌های سه‌در چهار یا دودر سه متری کاروانسرا، که هیچ پنجره‌ای نداشت و از گل ساخته شده بود، در ماه ۲۰ تا ۳۰ تومان اجاره داده

یکدیگر زندگی می کردند. هزینه زندگی برای آنها در ماه حدود ۵۰ تومان بود. اتاق ها، پنجره و روزنه تهویه ای جز در بچه های کوچک بالای در ورودی نداشت. در هر کدام از این «سکونتگاه ها» سه خانواده زندگی می کرد. معمولا ۱۰ تا ۱۲ کدک کار که دور از خانواده هایشان کار می کردند نیز تنها یکی از این اتاق ها را اشغال می کردند. فضایی محدود در مقابل این اتاق ها به کارهایی چون شستن و خشک کردن لباس ها، آشپزی، پخت نان، گفت و گو و استراحت کارگران بعد از کار اختصاص یافته بود. نیازی به گفتن نیست که به دلیل نزدیکی کوره ها، گرد و خاک در تمام این فضاها وجود داشت و اوضاع را ناسالم تر می کرد.

در مقابل این اتاق ها هم با اختلاف ۴ یا ۵ متری ارتفاع، فضای کاری کوره ها آغاز می شد. تمام زباله ها یک گوشه ای تلبار می شد که در همان حوالی بچه هایی نیمه لخت و پابرهنه مشغول بازی می شدند. برای هر ردیف خانه ها تنها یک یا دو شیر آب وجود داشت که یکی از آنها ۵۰ متر از خانه ها فاصله داشت و مورد استفاده کارگرانی بود که گل درست می کردند. خانواده ها از همان شیر آب برای شستن ظروف، لباس ها و پخت و پز استفاده می کردند. شیری که نزدیک خانه ها بود هم به فاضلاب وصل نبود و پسساب آن به صورت راكد باقی می ماند و چاله ای متعفن با عمق یک یا یک و نیم متر تشکیل می داد که برای کودکان بسیار خطرناک بود. برای هر ردیف از خانه ها یک تا چهار توالت وجود داشت که به سختی کفاف آن تعداد خانواده ساکن در آنجا را می داد. مردان و پسران معمولا در همان کوره خود را می شستند اما زنان از این امکان بی بهره بودند. آنها با تمام خاک و چرکی که در طول کار روزانه به نشان نشسته بود به بستر می رفتند. اکثر حمام های عمومی آن حوالی از پذیرفتن این زن ها سر باز می زدند چرا که آنها خیلی کثیف بودند. تنها معدودی از آن حمام ها این زنان را پذیرا بودند، آن هم به شرط آنکه تنها در گوشه ای بنشینند و خودشان را بشویند.

کارگران بخش اعظم در آمدشان را برای غذا صرف می کردند و رژیم غذایی آنها عمدتاً شامل نان، چای و شکر، میوه و گهگاه سبزی می شد. گوشت و دیگر مواد پروتئینی غذاهای لوکسی بود که اکثر کارگران پول شان به آنها نمی رسید. قیمت غذا در آن محدوده بسیار بیش از مناطق نزدیک در تهران بود. کارگران بعد از کاری، زمان اندکی برای استراحت داشتند و حدود دو ساعت بعد از بازگشت به خانه به بستر می رفتند. این در مورد کارگران ثابتی صدق می کرد که در طول پاییز و زمستان در نزدیکی کوره ها زندگی می کردند. آنها ناخودآگاه سبک زندگی روستایی شان را دنبال می کردند؛ ساعات کار طولانی، استراحت و سحرخیزی. در طول ساعات قبل از خواب، آنها اغلب دور هم می نشستند و در حالی که چای و چیزهای دیگر می نوشیدند و می خوردند، در مورد علایق و تخیلات و تصورات شان با یکدیگر گفت و گو می کردند. آنها وقت

کار برای غذا

کارگران بخش اعظم در آمدشان را برای غذا صرف می کردند و رژیم غذایی آنها عمدتاً شامل نان، چای و شکر، میوه و گهگاه سبزی می شد. گوشت و دیگر مواد پروتئینی غذاهای لوکسی بود که اکثر کارگران پول شان به آنها نمی رسید. قیمت غذا در آن محدوده بسیار بیش از مناطق نزدیک در تهران بود.

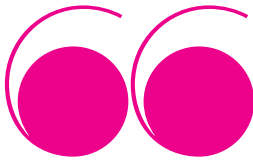
آزاد اندکی داشتند و بعد از کار اطراف کوره ها می چرخیدند، آهنگ می ساختند، آواز می خواندند و در کل خودشان را سرگرم می کردند. در روزهای آزاد و تعطیلی شان، آنها از یکدیگر جدا می شدند، کارگران جوان به تهران می رفتند، بقیه به سینما یا قهوه خانه یا پارک یا پرسه زنی در خیابان های همان حوالی می رفتند، برخی هم برای استراحت و گپ زدن به کوره ها می رفتند. کارگران خراسانی برخلاف کارگران ترک زبان، مسلمانان متعددی بودند. آنها وقتی اولین دستمزدشان را می گرفتند به زیارت امامزاده داوود می رفتند. با این حال، آنها معمولا معتاد به ماده مخدر «ناس» و یا تریاک بودند. برخی از آنها در آمدشان را پس انداز می کردند تا یک موتورسیکلت بخرند تا با آن هم امکان جابه جایی بیشتری داشته باشند، هم آن را با خود به ده شان ببرند و آنجا یا آن را بفروشند یا برای پز دادن به هم قطاران شان از آن استفاده کنند.

موضع رسمی دولت

تا سال ۱۹۴۱ تشکیل و فعالیت اتحادیه های کارگری در ایران ممنوع بود و تنها بعد از خلع رضاشاه از سلطنت و حمله نیروهای متفقین در جنگ جهانی دوم به ایران بود که شرایط اقتصادی و سیاسی جدید امکان تشکیل اتحادیه های کارگری مرتبط با احزاب سیاسی را فراهم کرد. حزب توده موفق ترین حزب در سازماندهی نیروی کار بود که از خلال همین سازماندهی، کارگران به شرایط کاری بهتر، دستمزد بیشتر، تصویب قانون کار و تشکیلات سازمانی کارگری متعدد دست یافتند. در طول سال های بعد حزب توده و بسیاری از سازمان های کارگری مستقل سرکوب شدند.

دولت به خوبی از مشکلات نیروی کار به طور کلی و به طور خاص کارگران کوره پزخانه آگاهی داشت اما توجه اش تماما معطوف به حفظ امنیت عمومی بود و از فعالیت نیروهای کار که احتمالا به آشوب و شورش اجتماعی منتهی می شد، هراس داشت. به دلیل همین هراس و دغدغه های مربوط به امنیت داخلی، دولت تلاش می کرد کارگران را از اعتصاب کردن بازدارد و در واقع اعتصاب را ممنوع کرد. ناظران خارجی نیروی کار در ایران آرام ترین نیروی کار در جهان می نامیدند. بخشی از این رام بودن به دلیل شیوه مدیریتی بود که دیدگاهی سنتی داشت و کارگران را همچون رعیت در نظر می گرفت. البته دولت هم به لحاظ دیدگاه اجتماعی اش از مدیران هم کوتاه فکر تر بود. اما کارگران هم به جای آنکه مستقیما با مدیران درگیر شوند، چشم به دولت داشتند تا مشکل آنها با مدیران را حل کند.

هر کارخانه ای که ۲۰ کارگر یا بیشتر داشت باید یک شورای کارخانه تشکیل می داد که در آن یک نماینده کارگری که توسط ماموران وزارت کار تایید شده بود، باید حضور پیدا می کرد. به ندرت پیش می آمد که اتحادیه ای کارگری، اعتصابی را آغاز کند، چه رسد به



دولت به خوبی از مشکلات کارگران کوره‌پزخانه‌ها آگاهی داشت اما توجه‌اش تماماً معطوف به حفظ امنیت عمومی بود

جاسوسان مدیران را به عهده داشتند. یکی از همین چاقوکشان، احمد بلند نام داشت که از قضا یکی از نمایندگان اتحادیه هم بود. او در سال ۱۹۷۷ تاکتیک‌هایی قوی برای ناامید و دلسرد کردن کارگران از اعتصاب‌ها به کار برد.

تاریخچه اعتصاب‌ها

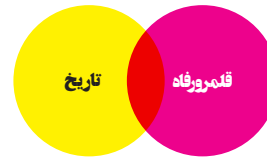
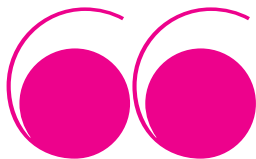
اولین اعتصاب ثبت شده کارگران کوره‌پزخانه‌های جنوب تهران به سال ۱۹۵۳ برمی‌گردد. در ماه ژوئیه، نزدیک به ۵ هفته قبل از کودتای اوت (۲۸ مرداد ۳۲)، حدود ۲۰ هزار کارگر دست به اعتصاب زدند و ۱۱ روز آن را ادامه دادند. در طول این مدت، کارگران کارخانه‌های دیگر و نیز کسبه خرد با تامین پول و اقلام کالایی برای کارگران اعتصاب‌کننده، به آنها کمک کردند. بعد از سقوط دولت مصدق، حکومت نظامی اعلام شد. با پایان حکومت نظامی، به‌رغم بدتر شدن شرایط کار برای کارگران غیرماهر، دولت مقررات کنترلی سفت و سختی را برای تمام فعالیت‌های سیاسی و سازمانی وضع کرد تا از وقوع اعتصابات جدید جلوگیری کند. با این حال، وخامت اوضاع کاری کرد که حتی کارگران مطیع و سر به‌راه آجرپزی هم صدای شان در آمد.

اعتصاب ژوئیه سال ۱۹۵۷ تا حدی به دلیل عدم موفقیت وزارت کار در اجرایی کردن ماده ۱۰ قانون کار بود که به حداقل دستمزد مربوط می‌شد. در بسیاری از بخش‌های کشور حداقل دستمزد می‌بایست سالانه توسط کمیته‌ای تثبیت و تصویب شود که اعضای آن عبارت بود از فرماندار، رئیس شورای شهر، رئیس بانک ملی محلی یا نمایندگان آنها، نماینده‌ای از وزارت کار، دو نماینده از سوی کارگران و دو نماینده از سوی کارفرمایان. پیشنهاد این کمیته بعد از تایید در شورای عالی لازم‌الاجرا می‌شد. این قانون در ژوئن سال ۱۹۴۹ تصویب و یک ماه بعد توسط شاه اعلام عمومی شد. در آن سال حداقل دستمزد، ۳۴ ریال تعیین و تصویب شد اما در طول ۸ سال آتی این میزان تغییری نکرد. کارگران از این بابت شاکی و معترض بودند که دستمزد فعلی شان کفاف مخارج زندگی را نمی‌دهد. همان سال پیمانکاران خارجی‌ای که برای ارتش کار می‌کردند می‌گفتند روزانه ۲۵۰ ریال به کارگر غیرماهر و ۵۰۰ ریال به یک بنا یعنی کارگر ماهر دستمزد می‌دهند. برخی گزارشگران از مردمی که در کوره‌پزخانه کار گلسازی می‌کردند پرسیده بودند که چقدر حقوق می‌گیرید که آنها پاسخ داده بودند ۳ تومان در روز. آنهایی که به کار «خشت‌مالی» یا به اصطلاح خود کارگران «چونه‌زن» مشغول و معمولاً هم یک نوجوان همراه با دو پسر بچه ۷ یا ۸ ساله بودند، با یکدیگر روزانه ۹ تومان درآمد داشتند. کارگران همچنین از این بابت شاکی بودند که هزار آجری که آنها در ازای دریافت تنها ۵ تومان می‌سازند، به قیمت ۷۰ تا ۹۰ تومان به فروش می‌رسد. یکی از آنها می‌گفت او همراه با همسر و فرزندانش ۳ هزار

اینکه گروهی از کارگران اقدام به این کار کنند. اغلب اعتصاب‌ها کار یک یا دو کارگر مصممی بود که بر حسب اتفاق دست به عمل می‌زدند و کارگران دوروبرشان آنها را همراهی می‌کردند. از نظر قانون کار، تنها تعداد بسیار معدودی از اعتصابات قانونی بود؛ چراکه پروسه شکایتی که قانون تنظیم کرده بود، معمولاً هرگز دنبال نمی‌شد. همچنین در مواقع اعلام حکومت نظامی بسیاری از اعتصاب‌ها ممنوع می‌شد و شورش تلقی می‌گردید. رویه معمول این بود که ماموران محلی وزارت کار به صورت غیررسمی یا رسمی با حمایت مقامات محلی برای حل مساله تلاش می‌کردند. به ندرت پیش می‌آمد اعتصاب‌ها با توافق بین کارگران و مدیریت کارخانه برپا شود و این هم یکی از دلایلی بود که اکثر اعتصاب‌ها معمولاً خیلی کوتاه و تنها چند ساعت طول می‌کشید و در پایان، نمایندگان دولت تصمیم خود را اعلام می‌کردند. البته دولت هم بعد از اوت ۱۹۵۳ (کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲) که تمرکزش را بر حفظ امنیت عمومی گذاشته بود، از تظاهرات عمومی هراس داشت، بنابراین برای جلوگیری از خطر برهم خوردن نظم عمومی به دلیل اعتصاب‌ها، خود راه‌حلی را تعیین و تحمیل می‌کرد که همیشه مطلوب هیچ‌یک از طرفین، به‌ویژه مدیران نبود.

اتحادیه‌های کارگری به هیچ‌وجه نگران حقوق کارگران نبودند و صرفاً نمایش تبلیغاتی بین‌المللی و تلاش برای جلب رضایت و حمایت شرکا و حامیان سیاسی این اتحادیه‌ها و طرفداران شان بود. رهبران کارگری از اتحادیه‌ها برای فراخوان اعتصاب به منظور چانه‌زنی با مدیران کارخانه و ارتقای حقوق کارگران استفاده نمی‌کردند، بلکه از آن برای مذاکره با دولتی که از شورش‌های سیاسی و کارگری هراس داشت و همچنین برای رسیدن به شرایط بهتر برای خودشان استفاده می‌کردند. دولت هم مدیران کارخانه را تحت فشار می‌گذاشت تا امتیازاتی خاص را به آن رهبران کارگری اعطا کند. رهبران جنبش کارگری را کارگران انتخاب نمی‌کردند بلکه اغلب از سوی مدیران کارخانه برای تصدی این منصب برگزیده می‌شدند. اتحادیه کارگری به عنوان مکانیزمی برای کنترل کارگران به کار می‌رفت و سازمان‌دهندگان کارگری هم بیش از آنکه در صدد دفاع از حقوق و منافع کارگران باشند، نقش جاسوس رهبران این اتحادیه‌ها را به عهده داشتند. نتیجه آن می‌شد که گروه‌های کارگری به سادگی توسط مدیران، احزاب سیاسی، یا دولت دستکاری می‌شدند یا در زمان اعتصاب‌شان به زور مورد سرکوب قرار می‌گرفتند.

حال روشن است کارگران سازمان‌نیافته آجرپزی‌ها که هیچ آگاهی‌ای از این مسائل نداشتند، چطور در سال ۱۹۵۸ اتحادیه‌ای کارگری را با نمایندگان رسمی که کارگران هیچ شناختی از آنها نداشتند، شکل دادند. با این وجود، کارگران، «چاقوکشان» را خوب می‌شناختند که در کوره‌های آجرپزی کار می‌کردند و نقش



۶۰ هزار کارگر صنعت آجر، ۵ درصد از جمعیت پایتخت را تشکیل می‌دهند. بنابراین گرفتاری کارگران کوره‌های آجرپزی یک مساله اجتماعی جدی و مهم است

کامیون در این اعتصاب شرکت داشتند. حتی دولت هم تعداد دقیق کارگران اعتصاب‌کننده را نمی‌دانست، به این دلیل که کارفرمایان به طرق مختلف همواره از اعلام آمار درست و دقیق کارگران خود خودداری کرده بودند تا از قوانین کار فرار کنند.

در آخر تمام ۱۷۰ کوره آجرپزی کار را تعطیل کردند و خواستار افزایش ۳۵ درصدی دستمزدها و نیز دسترسی به حساب حق بیمه‌ای شدند که از حقوق آنها کسر شده بود تا به حساب سازمان بیمه اجتماعی کارگران ریخته شود اما به احتمال زیاد به جیب صاحبان کوره‌های آجرپزی یا پیمانکارانی رفته بود که مسئول آوردن کارگران از مناطق روستایی به تهران بودند. قبل از اعتصاب، دستمزد پایه برای ساخت هزار آجر، ۹۵ ریال بود که به دلیل تورم و افزایش هزینه‌های زندگی تأثیری در افزایش توان خرید کارگران و بهبود شرایط زندگی آنها نداشت. با توجه به ترس دولت از گسترش اعتصاب به دیگر کارخانه‌ها، اداره کار (Labour Department) که از سوی پلیس و ساواک حمایت می‌شد، قدم‌هایی برای جلوگیری از شیوع آن برداشت و به رغم آنکه اعتصاب را غیرقانونی اعلام کرده بود، سعی کرد به عنوان میانجی وارد میدان شود. در ۷ ژوئن اعلام شد که با افزایش ۲۰ درصدی دستمزدها موافقت شده و کارها از فردا پی گرفته خواهد شد. اما از آنجا که در این توافق کارگران و نظر آنها نقشی نداشتند، کارگران تا ۱۱ ژوئن سر کار حاضر نشدند. در نهایت پس از برخورد شدید پلیس، ارتش و ساواک کارگران مجبور به ترک اعتصاب شدند و همان ۲۰ درصد افزایش دستمزد را که از جانب وزارت کار به عنوان توافقی منطقی حمایت می‌شد، پذیرفتند. این وزارتخانه همچنین قول داد دیگر شکایات و اعتراضات کارگران را نیز پیگیری کند که البته به نظر می‌رسد هیچ‌گاه عملی نشد یا دست کم نتایج آن اعلام و ثبت نشده است.

روزنامه تهران در تاریخ ۱۵ ژوئن سال ۱۹۵۹ نوشت:

«اعتصاب ۶۰ هزار کارگر کوره‌های آجرپزی به پایان رسید یا بهتر است بگوییم به پایان رسانده شد. البته این پایان بیش از آنکه با رضایت کارگران همراه باشد، وجد و رضایت صاحبان کوره‌ها و پیمانکاران واسط را در پی داشت. علاوه بر خود کارگران، هر ناظر عاقلی که علاقمند به رشد دموکراسی در ایران است، نمی‌تواند از این شیوه پایان دادن به اعتصاب خوشحال باشد. در جریان اعتصاب، کارگران کوره‌پزخانه‌ها در شرایطی ناروا قرار داده شدند و از حقوق قانونی چانه‌زنی محروم گردیدند. از این بابت بیش از همه باید وزارت کار را مقصر دانست و سرزنش کرد. به علاوه چرا وزارتخانه تازه الان باید بفهمد که در طول چند سال گذشته کارفرمایان حق بیمه‌را از دستمزد کارگران کسر می‌کردند بدون آنکه آن را به اداره تأمین اجتماعی کارگران واریز کنند؟ چرا وزارتخانه تازه الان باید بفهمد که کارفرمایان باید شرایط کاری در کوره‌های آجرپزی را

قابل زدند و تنها ۹ تومان به آنها پرداخت شد. بزرگترین ترس او باریدن باران بود؛ چرا که اگر آجرهای آن به دلیل باران خراب می‌شد، مدیران کوره ۵۰ درصد از دستمزد کارگر کم می‌کردند. در اعتصاب آن سال، کارگران خودشان می‌گفتند اعتصاب نکرده‌اند و تنها کار را متوقف کرده تا دستمزدی را که باید دریافت کنند، به آنها پرداخت شود. مالکان، درخواست آنها برای دستمزد بالاتر را رد کردند و گفتند کارگران باید روز بعد ساعت ۷ صبح سر کار باشند. این در حالی است که در ابتدای سال ۱۹۵۷ مالکان قول افزایش ۳۰ درصدی دستمزد را داده بودند. وقتی کارگران نسبت به تأخیر در پرداخت حقوق اعتراض کردند به آنها گفته شد که صبر داشته باشند. در پایان ماه ژوئن صاحبان کوره‌های بهمین و تهران با افزایش ۳۰ درصدی دستمزد کارگران موافقت کردند. کارگران کوره‌های دیگر نزد روسای خود رفتند که بار دیگر به آنها گفته شد صبر داشته باشند. اما آنها صبرشان تمام شده بود و دست به اعتصاب زدند و همه کارگران کوره‌ها جز کارگران کوره‌های بهمین و تهران به اعتصاب پیوستند. در ابتدا صاحبان کوره‌ها که در قالب صنف سفالگران سازماندهی شده بودند، به دو دلیل نمی‌خواستند تن به افزایش دستمزد دهند: (۱) عضویت «صنف کارگر کوزه‌پز» یا همان کارگران آجرپز در اتحادیه مرکزی کارگران و مداخله این اتحادیه در اعتصاب، (۲) پیمانکاری و موقتی بودن کارگران؛ کارگران «قالب‌دار» کارگران پیمانی و فصلی بودند و تنها در طول تابستان کار کشاورزی می‌کردند. بقیه سال را آنها به دلیل آب‌وهوا و تعطیلی کار کشاورزی‌شان یا بیکار بودند یا موفق می‌شدند به عنوان قالب‌دار مشغول شوند و درآمد کمی کسب کنند. دستمزد آنها بین ۶۰ تا ۱۲۰ ریال در ازای ۱۶ ساعت کار روزانه بود. اکثر کارگران قالب‌دار بودند، بنابراین هر افزایش دستمزدی شامل حال آنها می‌شد. در نهایت صاحبان کوره‌ها مجبور به پذیرش افزایش حقوق شدند و در مقابل وزارت کار قول داد این موضوع را همچنان با همراهی صنف سفالگران پیگیری کند. بعد از اعتصاب کارگران صاحبان کوره‌ها تصمیم گرفتند دستمزدها را تا ۷۰ یا ۷۵ ریال بابت هزار آجر خام یا خشت افزایش دهند و رشدی معادل را برای دستمزد کارهای دیگر در نظر بگیرند. گرچه اعتصاب تمام شد اما مسائل مهمی همچنان حل نشده باقی مانده بود؛ مسائلی همچون تأمین اجتماعی کارگران و پایین بودن دستمزدها در مقایسه با تورم بالا و در نتیجه فقر کارگران. حتی وقتی پیمانکاران در نوروز سال ۱۹۵۸ به طور ناگهانی و غافلگیرکننده‌ای دستمزد کارگران صنعت آجر تهران را ۴۰ درصد افزایش دادند اما باز هم شرایط کارگران کوره‌های آجرپزی همچنان وخیم بود. به همین دلیل کارگران آجرپزی در تهران در ۶ ژوئن سال ۱۹۵۹ یکی از مهمترین اعتصابات کارگری کشور را که یک هفته به طول انجامید، به راه انداختند. گفته می‌شد ۳۰ هزار کارگر و ۳۰ هزار نفر از شغل‌های دیگر به‌ویژه رانندگان



بهبود بخشند؟ اگر وزارت کار قادر به فهم و پایان دادن به اینگونه بی‌عدالتی‌ها در طول سال‌های متمادی پیشین نبوده است، چرا اعتصاب کارگران را غیرقانونی اعلام می‌کند؟

صنعت آجر در تهران یکی از بزرگترین صنایع در کشور است. ۶۰ هزار کارگر این صنعت، ۵ درصد از جمعیت پایتخت را تشکیل می‌دهند. بنابراین گرفتاری کارگران کوره‌های آجرپزی یک مساله اجتماعی جدی و مهم است که شایسته توجه مستمر و دقیق نه‌تنها وزارت کار، بلکه دولت به عنوان یک کل و تک‌تک متفکران و فعالان حوزه اجتماعی و مدنی است. قدم‌هایی حیاتی وجود دارد که باید برداشته شوند. همانطور که کارگران نیز خود بارها درخواست کرده‌اند، پیمانکاران واسط و دلال باید از صحنه بیرون رانده شوند. حضور و فعالیت آنها نه‌تنها زائد بلکه آسیب‌رسان نیز است؛ چراکه برای مثال آنها بعد از افزایش‌های اخیر، در ازای هر هزار آجر ۱۲۰ ریال می‌گیرند و تنها ۸۰ تا ۹۰ ریال آن را به کارگران پرداخت می‌کنند. ... وزارت کار می‌تواند همراهی موثری با کارگران داشته باشد و به آنها کمک کند تا بتوانند تعاونی‌های خودشان را تشکیل دهند. در نهایت و نه دست‌کم، وزارت کار باید طی اقداماتی فوری و ضروری، صاحبان کوره‌ها را مجبور کند تا شرایط کار اسفبار کارگران‌شان را بهبود بخشند. «خانه‌های» تک‌اتاقی زیرزمینی‌ای که کارگران -گاهی بیش از ۲۰ نفر از آنها- در آن زندگی می‌کنند حتی فراخور و شایسته یک غارنشین عصر حجر هم نیست. البته تمام این بهسازی‌ها و اصلاحات نیازمند تلاش فراوان و میزان زیادی پول است، اما این کارها دقیقاً همان وظایفی است که وزارت کار اساساً برای انجام‌شان تاسیس شده است. «سفارت بریتانیا نیز نظر خود را اینگونه نوشته است: «کارفرمایان آشکارا یک عده مجرم هستند که با موفقیت از زیر بار مسئولیت‌های‌شان در قانون بیمه اجتماعی کارگران شانه خالی کرده و حق بیمه‌ای را که از کارگران می‌گرفتند، به سازمان بیمه اجتماعی کارگران پرداخت نکرده‌اند.»

در سال ۱۹۶۱ نیز ۲۵ هزار کارگر کوره‌های آجرپزی برای چهارمین بار دست به اعتصاب زدند و خواستار اجرای قانون کار، پرداخت حقوق معوقه‌شان، بیمه کارگران و غیره شدند. در سرکوب سیاسی بعد از شورش‌های سال ۱۹۶۳ (تظاهرات ۱۵ خرداد ۱۳۴۲)، دولت تاب و اراده‌ای برای تحمل هر شکلی از فعالیت که قانون و نظم را برهم بریزد نداشت و هیچ اعتصابی اتفاق نیفتاد - دست‌کم من (ویلم فلور) نتوانستم نشانه‌ای از آن بیابم - ظاهراً کارگران

آجرپزی در اوایل سال ۱۹۷۰ بود که مجدداً دست به اعتصاب زدند و حق‌شان نسبت به اصطلاحاً «پول شیرینی» را مطالبه کردند که عدم پرداخت آن برای‌شان بسیار حیاتی تمام می‌شد. در نتیجه این اعتصاب، آنها قول گرفتند که اگر تا پایان فصل سر کار باقی بمانند ۲ هزار تومان دریافت خواهند کرد و اگر زودتر از پایان فصل کار را رها کنند، حق‌شان از پول شیرینی را از دست خواهند داد. بعد از آن هیچ گزارشی درباره اعتصاب کارگران کوره‌های آجرپزی در تهران تا سال ۱۹۷۷ ثبت نشده است. غیاب اعتصاب‌ها در اوایل دهه ۱۹۷۰ به نحوی پارادوکسیکال ناشی از کاهش قابل توجه رقم تولید ناخالص داخلی (GDP) بود که شدیدترین ضربه را به صنعت ساخت‌وساز وارد کرد. با این وجود، یک اعتصاب ۵ روزه در آوریل سال ۱۹۷۵ در تبریز به ثبت رسیده که کارگران کوره‌پزخانه‌های آنجا موفق شدند به خواسته‌های‌شان برسند. در ژوئیه سال ۱۹۷۷ بار دیگر، برای پنجمین بار (یا شاید، بسته به اینکه در اوایل دهه ۱۹۷۰ واقعا اعتصابی رخ داده باشد، برای ششمین بار) کارگران خاتون آباد اعتصاب کردند. این اعتصاب از تعداد معدودی از کوره‌پزخانه‌ها شروع شد و سپس به دیگر کوره‌ها گسترش پیدا کرد و نهایتاً کل کارگران را دربرگرفت. اصلی‌ترین دلیل آن قیمت جدید هزار آجر بود که در ماه ژوئیه دولت پس از مشاوره با «اتحادیه کوره‌داران» و «سندیکای کارگران کوره‌پزخانه‌ها» تعیین کرده بود. دستمزد کارگران معمولاً بعد از پیش‌پرداخت ابتدایی، در دو نوبت جداگانه، اولی در انتهای ماه ژوئیه (پرداخت اول) و دومی در ماه سپتامبر (پرداخت دوم) به آنها پرداخت می‌شد. در سال ۱۹۷۶ پرداختی‌ها بابت هزار آجر جمعا ۲۹۵ ریال بود که بین افراد درگیر در مراحل مختلف کار به نسبت‌های متفاوت تقسیم می‌شد. با توجه به رشد دستمزدها و قیمت‌ها در بازار داغ بیرون از کوره‌ها، کارگران انتظار داشتند که دریافتی بیشتری داشته باشند. روزی ناگهان رادیو اعلام کرد که از این پس دستمزد روزانه قالب‌کش ۲۵ تومان خواهد بود، در حالی که در آن زمان او در ازای هر هزار آجر ۷۵ تومان دریافت می‌کرد. کارگران با توجه به اینکه همیشه طبق عرف، پرداختی‌ها به ازای هر هزار آجر بود، تصور می‌کردند که این ۲۵ تومان نیز به ازای همان هزار آجر است که از این بابت بسیار خوشحال شدند. همزمان اما مشکلاتی در زمینه حقوق معوقه وجود داشت. به همین دلیل وقتی کارفرمایان کوره‌پزخانه آمین نتوانستند دستمزدها را پرداخت کنند، کارگران کوره اعتصاب



کارگراسی‌شاه

با توجه به ترس دولت از گسترش اعتصاب به دیگر کارخانه‌ها، اداره کار که از سوی پلیس و ساواک حمایت می‌شد، قدم‌هایی برای جلوگیری از شیوع آن برداشت و به‌زعم آنکه اعتصاب را غیرقانونی اعلام کرده بود، سعی کرد به عنوان میانجی وارد میدان شود.



تاریخ

قدمروفاه

۸

آخرین اعتصاب

در آوریل سال ۱۹۷۹ نیز کارگران خاتون آبادی برای ششمین و آخرین بار دست به اعتصاب زدند. آنها که از پیروزی انقلاب انگیزه گرفته بودند، بعد از آنکه زمستان را در مناطق روستایی شان سپری کردند، در بازگشت به کار درخواست افزایش دستمزد به دلیل افزایش هزینه زندگی را مطرح کردند

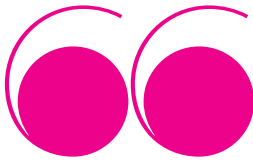
کردند. برخی از پیمانکاران یا استادکاران به اعتصاب پیوستند و کارگران را تشویق کردند. این پیمانکاران دستگیر شدند اما مدتی بعد آزادشان کردند که بعد از آن از اعتصاب کنار کشیدند. اینکه چرا برخی از آنها در اعتصاب شرکت کردند، حاکی از پیوند آنها با برخی از اعتصاب کنندگان (پیوند خانوادگی، دوستی و غیره) است اما آنها نیز امیدوار بودند از افزایش دستمزدی که کارگران مطالبه کرده اند، بهره مند خواهند شد.

عصر همان روز کارگران در دیگر کوره‌پزخانه‌ها در نشست، درگیر این بحث بودند که در اعتصاب شرکت کنند یا خیر و در همین حین سرعمله‌های صاحبان کوره تلاش می‌کردند آنها را از اعتصاب منصرف کنند. با این حال، کارگران سه کوره تصمیم به مشارکت در اعتصاب گرفتند. در روز چهارم سربازان و ژاندارم‌ها برای بازگرداندن کارگران به کار به کوره‌ها رسیدند. زنان سعی کردند مانع ورود آنها به کوره‌ها شوند و مردان نیز با سربازان مستقیماً درگیر شدند. تعداد زیادی از کارگران بازداشت و تعداد کمی از آنها مجروح شدند اما ژاندارم‌ها کوره‌ها را ترک کردند. کارگران سه کوره‌پزخانه خراسانی‌های دیگر را نیز به اعتصاب فراخواندند تا مطالبه افزایش دستمزد هزار آجر به ۶۰ تا ۷۰ تومان را پیش ببرند. در هر کوره بحث‌هایی جدی و شدید بین گروه‌های کاری متعدد و مختلف به وجود آمد. در روز پنجم اعتصاب، رییس محلی وزارت کار و نماینده‌ای از دفتر نخست‌وزیری به کوره‌ها رفتند و سخنرانی کردند. آنها کارگران را تلویحاً تهدید کردند و به بازگشت به کار فراخواندند. همچنین آنها با توجه به اینکه روحانیون هم از کارگران می‌خواستند اعتصاب را تمام کنند و به کارشان بازگردند، از اعتقادات و ارزش‌های مذهبی کارگران نیز بهره جستند. معترضان در اعتصاب پیشنهاد دولت را رد و در عوض نسبت به دستمزد پایین، حقوق معوقه و دیگر دغدغه‌های شان در برابر این ماموران و نمایندگان دولت اعتراض کردند. آنها تاکید داشتند که «ما اعتصاب نکرده‌ایم. آیا وقتی دستمزدی به شما نمی‌دهند، شما حاضرید کار کنید؟ ما سه ماه و نیم است دستمزد نگرفته‌ایم». نمایندگان دولت به کارگران قول دادند اگر آنها سر کار برگردند، حقوق آنها پرداخت خواهد شد. اما کارگران همچنان از جای خود تکان نخوردند. در طول چند روز آتی اعتصاب کنندگان درگیر این بحث بودند که چطور کارگران سه کوره دیگر را که به کار کردن ادامه می‌دادند، به اعتصاب بکشاند. گروهی از آنها به آن کوره‌ها حمله و برخی از

تجهیزات و آجرهای خام آنها را تخریب کردند و اعتصاب کنندگان دیگر را هم به همین کار فراخواندند. اوضاع بسیار به هم ریخته شد و هرج و مرج بسیار بالا گرفت و دو نفر از صاحبان کوره‌ها با ارباب‌ها از ترس کارگران فرار کردند. بعد از تظاهرات بیشتر در کوره‌ها و فریاد زدن شعارهایی چون «جاوید شاه!» و خواندن سرود، معترضان وارد کوره‌ها شدند و برخی از کارگران «ترک» را که در اعتصاب شرکت نمی‌کردند، کتک زدند. با این حال، کارگران خراسانی و ترک به سرعت روابطشان را از سر گرفتند. بار دیگر ژاندارم‌ها با تفنگ‌های شان کوره‌ها را محاصره کردند. وقتی کارگرها وارد درگیری با آنها شدند، ژاندارم‌ها با شلیک‌های هوایی و زمینی چند تن از کارگران را مجروح کردند. در انتهای این اعتصاب، کارگران موفق شدند دستمزدشان را از ۲۹۵ ریال بابت هزار آجر به ۵۰۰ ریال برسانند. اعتصاب خاتون آبادی تاثیر مثبتی هم بر دستمزد کارگران کوره‌های دیگر داشت.

در آوریل سال ۱۹۷۹ نیز کارگران خاتون آبادی برای ششمین و آخرین بار دست به اعتصاب زدند. آنها که از پیروزی انقلاب انگیزه گرفته بودند، بعد از آنکه زمستان را در مناطق روستایی شان سپری کردند، در بازگشت به کار درخواست افزایش دستمزد به دلیل افزایش هزینه زندگی را مطرح کردند. آنها پیش از آغاز اعتصاب به دیدن صاحبان کوره‌ها رفته بودند که نسبت به مطالبه آنها بی‌توجهی شده بود. این اعتصاب هم از چند کوره آغاز و به بعد به کوره‌های دیگر گسترش یافت و اختلاف بین کارگران نیز زیاد بود. بسیاری از اعتصاب کنندگان به کنار جاده رفتند و مطالباتشان را فریاد زدند: «یا مرگ یا ۷۰ تومان - ما ۵۰ تومان نمی‌خواهیم». این کارگران وقتی از جانب ابران عصبانی مورد توبیخ و زدو خورد قرار گرفتند که عمل آنها را عملی ضد دستورات آیت‌الله خمینی مبنی بر حرام بودن تمام اعتصاب‌ها و ضدصلحت انقلاب می‌دیدند، لحن خود را تغییر دادند و فریاد زدند «به دستور امام خمینی، کار متوقف شده است؛ یا مرگ یا ۷۰ تومان - ما ۵۰ تومان نمی‌خواهیم».

در این مرحله برخی از اعضای کمیته انقلاب همراه با بعضی از پیمانکاران و صاحبان کوره‌ها از کارگران خواستند سر کار خود بازگردند و زمان لازم را به صاحبان کوره‌ها بدهند تا پاسخی برای مطالبات آنها بیابند. کارگران امتناع کردند و یکی از اعضای کمیته شروع به تیراندازی هوایی کرد. یکی از کارگران اسلحه او را قاپد و به او گفت گلوله‌هایت را هدر نده؛ «تو نمی‌توانی ما را بترسانی.



وزارت کار می تواند همراهی موثری با کارگران داشته باشد و به آنها کمک کند تا بتوانند تعاونی های خودشان را تشکیل دهند

دلیل این اتفاق تغییر ساختار این صنعت، جنگ ایران و عراق و جلوگیری از اعتراض های کارگری بود. در آوریل سال ۱۹۸۱، دادستان کل حکمی مبنی بر ممنوعیت پشتیبانی از اعتصابات را صادر کرد. کارگران منتقد همچنان مانند قبل از سال ۱۹۷۹ مورد آزار قرار می گرفتند و اخراج می شدند و اغلب کسانی را که اعتراض می کردند اگر نه ضدانقلاب، دست کم به عنوان چپگرا مورد بازخواست و برخورد قرار می دادند. شروع جنگ با عراق هم هر شکلی از انتقاد را مشکوک و ناممکن ساخت.

برخورد دوگانه برخی دولتمردان در مقابل کارگران را فقدان یک قانون جدید کار و اینکه همچنان قانون قدیمی سال ۱۹۵۹ اجرا می شد، نشان می دهد. همچنین تنها در سال ۱۹۸۵ بود که برای اولین بار بعد از انقلاب حداقل دستمزد به طور رسمی افزایش یافت که البته آن هم تنها ۱۱ درصد بود. شوراهای کارگری تاکید کرده بودند که دست کم باید نرخ تورم سالانه در نظر گرفته شود. این نرخ بین سال های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴، به طور رسمی حدود ۲۱ درصد ولی در آمار غیر رسمی و نیز با توجه به وجود بازار سیاه در دوره جنگ به ویژه حول کوپن های جبرانی به ۳۰ درصد می رسید. بعد از سال ۱۹۷۹ مشکلات ساختاری نیروی کار از جمله بی سواد، مسکن نامناسب، فقدان مهارت و سوء تغذیه به نظر نمی رسد تغییر جدی ای کرده باشد. در سال های ابتدایی، جنگ مانع از توجه جدی به این مسائل می شد اما هم اکنون نیز تغییر بنیادینی در تفکر حاکمیت درباره کارگر اتفاق نیفتاده است.

دفاع بدون مبارزه

کارگران کوره های آجرپزی به رغم بی سواد، فقدان اطلاعات، تنوع قومیتی، پیشینه و پایبندی های فرهنگ روستایی شان و فقدان نمایندگی شایسته، در لحظات تاریخی مشخص خواستند و توانستند حقوق خود را مطالبه و از آن دفاع کنند. با این حال، همزمان همین خصلت های شان مانع از آن شد که خشم و اعتراض آنها به مبارزه طلبی هدفمند و مداوم رشد یابد که می توانست برای به چالش کشیدن و تغییر بستر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ای که در آن عمل می کردند، بکار آید. آنها می توانستند در برابر اختلاف انگیزی های کارفرمایان و در برابر سرکوب های تضمین شده توسط قانون کار مقاومت کنند، اما قادر نبودند در برابر ارزش های سنتی شان در احترام به بزرگان و مقامات سیاسی ایستادگی از خود نشان دهند. آنها قبل و بعد از سال ۱۹۷۹، تنها از کارفرمایان و دولت می خواستند که آنچه را درست است، انجام دهند و تضمین کنند که آنها شغلی برای مراقبت و حمایت از خانواده شان خواهند داشت. این کارگران اما نتوانستند و نتوانستند مشروعیت سلسله مراتب موجود را مورد پرسش قرار دهند و به نفع کامل وضعیت اجتماعی ای که به آنان تحمیل می شود، دست زنند.

ما هم اکنون هم در جهنم زندگی می کنیم، پس ادامه بده و به ما شلیک کن». با ادامه این روند، کارگران دیگری نیز شروع به جمع آوری پوکه های فشنگ هایی کردند که هوایی شلیک شده بود و به اعضای کمیته انقلاب می گفتند که پول بیت المال را هدر ندهید. اوضاع طوری شده بود که هر طرف، دیگری را به ضدانقلاب بودن متهم می کرد. سپس اعضای کمیته وقتی دیدند نمی توانند کارگران را بترسانند یا آنان را متقاعد کنند، آنها را ترک کردند.

در نهایت کمیته انقلاب یکی از علما را فرستاد تا به کارگران بگوید آیت الله خمینی راضی به اعتصاب آنها نیست و به آنها قول رسیدگی به شکایات شان را بدهد. در نتیجه این اقدام کارگران محل اعتصاب را ترک کردند اما سر کار باز نگشتند. بعد از یک هفته صاحبان کوره ها تسلیم مطالبات کارگران اعتصاب کننده شدند و با خواسته های آنها از جمله درباره افزایش دستمزدها، تامین امکانات مورد نیاز کارگران برای کار، ساخت مسکن و حمام و توالت و مسجد برای کارگران، تامین بیمه برای کارگران و تاسیس شورای کارگری موافقت کردند؛ هر چند در عمل برخی از تعهدات شان را به طور کامل انجام ندادند. بعد از اعتصاب، صاحبان کوره ها قیمت آجر را افزایش دادند. همچنین وزن هر آجر از ۸۲۵ گرم به یک هزار و ۸۰۰ گرم رسید و برای کارگران به ویژه کودکانی که در طول روز گل آنها را حمل می کردند و زنانی که خشت ها را جمع آوری می کردند، حجیم تر و سنگین تر شد. به علاوه از آن پس آجر به جای بسته های هزار تایی، تنی و به ازای هر تن که ۶۰۰ آجر بود، کمی بیش از ۱۵۰ تومان فروخته می شد. دستمزدها از ۵۰ تومان به ۷۰ تومان افزایش یافت که بین کارگران مختلف، به نسبت های مختلفی تقسیم می شد. برای مثال در یافتی پیمانکار که عملاً در تیم تولید کاری نمی کرد، دو برابر خشت جمع کن بود. تا سال ۱۹۸۰ پیمانکاران، نمایندگان کارگران بودند اما از آن پس کارگران خواستار آن شدند که نمایندگان شان کارگران بی سواد مانند خودشان باشند که بنا به تجربه می دانند کار و زندگی در کوره پزخانه ها چگونه است. برخی از کارگران حتی نمی دانستند نماینده شان کیست. در نهایت در اواسط اوت سال ۱۹۷۹ برخی از کارگران خاتون آباد نمایندگان خود را برای شورای کارگری انتخاب کردند. بقیه کارگران در این اقدام مشارکت نکردند؛ چرا که نه به فرایند آن و نه به اینکه نماینده ای از وزارت کار حضور دارد، اعتماد نداشتند.

بعد از سال ۱۹۸۰

تا جایی که من می دانم بعد از سال ۱۹۷۹ اعتصابی در خاتون آباد شکل نگرفت، به رغم اینکه اشتغال در صنعت ساخت و ساز از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۶، ۱۰۶ درصد بیش از صنایع دیگر کاهش داشت.